سال۱٤۳۳- جلسه٦- ذات پروردگار متعال

به‌عنوان تنها آرزوی عظیم سالک

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

عَظُمَ يا سَيِّدى أملى و ساءَ عَمَلِى، فأعْطِنى مِن عَفْوِك بِمِقدار أمَلِى؛ و لا تُؤاخِذْنِي بأسْوَءِ عَمَلِى.

بزرگ و عظیم و بلندمرتبه و بلندجایگاه است ای مولای من آرزو و خواست و مطلوب و مقصود من؛ همهٔ این‌ها تقریبا به یک معناست. **و ساء عملی**، ولی عمل و کردار من، کردار زشت و نامناسب و غیر موزون است، هیچ ارتباطی با این مقصد من ندارد، هیچ هم‌خوانی و هم‌گونی با آن مطلوب من ندارد آن عملی که انجام می‌دهم. **فأعطنی من عفوك بمقدار أملی** حال که این چنین است، از عفو و کرم و بخشش

و کرامت خود، بیا و آن مطلوب و مقصود مرا برآورده کن و به عمل من نگاه نکن و عمل مرا در حساب نیاور و مسئله را بر اساس عمل من قرار نده. **و لا تؤاخذنی بأسوء عملی.** به کار زشت و نامناسب من، مرا مؤاخذه نکن و خلاصه حساب مرا با عمل من نسنج، بلکه حساب مرا با آن آرزو و مقصد و مطلوبی که در دل دارم بسنج با آمیخته‌ای از عفو و بخشش خود.

خب راجع به این مطلب در شب‌های گذشته تا حدودی مطالبی خدمت رفقا عرض شد و گفتیم که مسئلهٔ طلب و خواست در افراد مختلف است. این چه عظمتی است در این فقرات که امام سجّاد علیه السلام در قبال ساحت کبریائی حقّ، دعوی عظمت می‌کند؟ آخر بنده که نباید بیاید در قبال خدا بگوید خدایا خواست من خیلی بلند است، خیلی عظیم است، مطلب من خیلی عظیم است، مطلوب من خیلی عظمت دارد، مقصد و مقصود من جایگاهش خیلی بلند است... آدم بلند می‌شود بیاید جلوی خدا این‌طوری حرف بزند؟ خدایی که در دعای قنوت در

روز عید فطر انشاءاللَه می‌خوانیم: **اللَهم أهلَ الکبریاء و العظمة!** خدایا اهلیّت و سزاوار کبریائیت و عظمت، تو هستی! بقیه کبرائیّت ندارند! کبر دارند، ولی کبریائیّت ندارند! خودشان را عظیم می‌پندارند، ولی عظمت واقعی ندارند. کبریائیّت یعنی جایگاهی که غیر را در آن حریم راه نمی‌دهد و دست غیر از رسیدن به آن مرتبه و آن حریم کوتاه است؛ این را می‌گویند کبریائیّت. عظمت هم خب معنایش روشن است دیگر: بزرگی در قبال کوچکی؛ و این بزرگی به همهٔ معانی خودش می‌شود تفسیر بشود. مرتبهٔ بلند نسبت به مرتبهٔ دانی، حقیقت عامّ الشمول که همهٔ موجودات هستی را در برگرفته در قبال موجودات مقیّد و جزئی. خب آن عظیم است، این کوچک است.

شما نگاه به یک لیوان کنید و نگاه به یک پارچ آب کنید؛ کدام بزرگ‌ترند؟ خب آن پارچ آب بزرگ‌تر است از آن لیوان، زیرا لیوان آبش در درون پارچ جا می‌گیرد، ولی آن آب پارچ در درون لیوان جا نمی‌گیرد؛ بیشتر است، سر ریز می‌شود. پس آن عظیم است نسبت به این، بزرگ است. حالا شما یک

حوض را در نظر بگیرید نسبت به یک پارچ و همین‌طور بروید بالا: رودخانه نسبت به یک حوض، دریاچه نسبت به رودخانه، دریا نسبت به دریاچه، اقیانوس همین‌طور... همین‌طور بالا بروید: کرهٔ زمین را شما در نظر بگیرید نسبت به کرات دیگر؛ نسبت به کرهٔ ماه چند برابر است؟ چهارده برابر است، هان؟ اگر اشتباه نکنم نسبت به کرهٔ ماه.

کرات دیگر نسبت به کرهٔ ماه، این کرهٔ زمین در قبال او چقدر هست؟ چقدر است؟ کرهٔ خورشید نسبت به کرهٔ زمین چه عظمتی دارد؟ چه بزرگی‌ای دارد؟

الآن کراتی هستند که کرهٔ خورشید نسبت به آن‌ها مثل یک حبّهٔ قند است نسبت به یک تودهٔ کرهٔ عظیم! یک حبّهٔ قند! این کرهٔ خورشید، که هشت دقیقه و سیزده ثانیه طول می‌کشد ـ نوری ـ که نورش به ما برسد؛ یعنی این نوری که الآن شما خورشید را می‌بینید، این خورشید نیست، خورشید جایش تغییر کرده، هشت دقیقه و سیزده ثانیهٔ قبل نورش آمده، هر ثانیه‌ای چقدر است؟ سیصد هزار کیلومتر دیگر؛

هان؟ سیصد هزار کیلومتر را شما ضرب کنید در هشت دقیقه و سیزده ثانیه. اخیرا کراتی کشف شده که فاصله‌اش تا زمین سیصد میلیون سال نوری است! یک یک بنویسید، بعد تا طهران صفر بگذارید! سیصد میلیون سال نوری!

تا چند سال پیش دوازده میلیون سال نوری را کشف کرده بودند، بعد به واسطهٔ تغییر و تبدلات و مسائل جدید و تکنولوژی جدید، به این‌جا رسیده‌اند؛ تازه می‌گویند تا چهارصد و پنجاه میلیون هم ما می‌توانیم پیش بینی کنیم، صبر کنید خبرش را بهتان می‌دهیم.

چه خبر است؟ چه خبر است؟ بروید خانه‌تان حالا یک ماشین حساب بردارید، ببینید تا سحر می‌توانید در بیاورید که... آن‌هایی که... دیگر حالا بخواهیم در این مسائل برویم خیلی چیز می‌شود دیگر... این را می‌گویند عظمت! شما نگاه کنید ببینید یک نفر روی کرهٔ زمین است، برای دو متر جا دارد با آن یکی دعوا می‌کند! دو متر! دو تا یک متر جایی: نمی‌دانم از من گرفته، به من داده... سر دو متر جا! که آن نسبت به کرهٔ زمین، اصلا یک پر کاه

هم به حساب نمی‌آید. حالا شما ببینید این کرهٔ زمین، در ارتباط با آن عالمِ مادّه که تا الآن فقط سیصد میلیون سال نوری‌اش را به دست آورده‌اند؛ یعنی این نوری که در آن صفحهٔ آینهٔ تلسکوپ می‌تابد و به واسطهٔ آن، کشف یک ستاره یا سیّاره در آن دستگاه تلسکوپ مشهود می‌شود، این نور سیصد میلیون سال قبل راه افتاده، الآن رسیده! سیصد میلیون سال قبل راه افتاده، حرکت کرده، از هرچه بوده، تازه الآن رسیده به این آینه و فرض کنید که آینهٔ منعکس کنندهٔ انوار سماوی و به واسطهٔ کیفیّت طول موج، آن دستگاه کشف می‌کند که این فاصله چقدر بوده. پس عظمت چیست؟ این است! شما این عالم وجود را نگاه کنید، نسبت به کرهٔ زمین؛ کدام عظمت دارند؟ کدام بزرگی دارند؟ کدام شمول دارند؟ زمین یا این؟ سر سوزن هم نمی‌توانید شما به حساب بیاورید اصلا. زمین را نسبت به عالم وجود سر سوزن هم نمی‌توانید به حساب بیاورید. آن‌وقت ما چه ادعاها داریم!

این عالم ماده نسبت به عالم مثال که علت این

عالم است، مثل کرهٔ زمین است نسبت به این عالم وجود! یعنی کلّ این عالم مادّه. و آن نسبت به بالا و آن نسبت به بالا، شما این را ضرب‌در هفت کنید، هرکدامش نسبت به دیگری حکم قطره را در اقیانوس دارد؛

این‌جاست که وقتی ما در دعای قنوت می‌خوانیم **اللَهم أهلَ الکبریاء و العظمة**، نشان می‌دهیم آنی که اهلیّت دارد، قبای کبریائیت و عظمت بر قامت او برازنده است، بقیه همه ادعای پوچ و پوشالی می‌کنند؛ خیال می‌کنند عظمت دارند، پف بکنید دم دیوار مثل اعلامیهٔ دیوار می‌چسبند! خیال می‌کند عظمت دارد، کجایش عظمت دارد؟ کجایش کبریائیت دارد؟ حالا دو نفر فعلا دو روز به او می‌گویند این‌طرف و آن طرف می‌کنیم، می‌روند و می‌آیند، خیال می‌کند خبری است. بابا یک ویروس انقدری که اصلا به چشم هم نمی‌آید، در میکروسکوپ هم دیده نمی‌شود، یک ویروس می‌افتد به جانت، عین جنازه می‌افتی روی زمین؛ چه ادعایی؟ چه حسابی؟ این حرف‌ها چیست؟ این حرف‌ها چیست؟

همان‌هایی که امروز دارند از تو فرمان‌برداری می‌کنند، همان‌ها فردا بر تو فرمان می‌رانند؛ حواست باشد. و چه خوب است که تا زود است انسان متوجه بشود. تا هنوز وقت باقی است انسان به مجاز و حقیقت پی ببرد، و تا هنوز فرصت از دست نرفته است، انسان به خود برسد.

تا زدستت می‌رسد کاری بکن، قبل از این که فرصت از دست برود؛ آن‌وقت دیگر حال و مجال نمی‌ماند برای تدارک. الآن انسان می‌تواند کاری انجام بدهد. این مسئله چیست؟ مسئلهٔ عظمت است.

بنا بر این ما می‌بینیم که در قرآن، در آثار اهل‌بیت، در بیان بزرگان، این مسئلهٔ عظمت جایگاه و مفهوم خودش را دارد. مثلا راجع به پروردگار در دعاء عرضه می‌کنیم: **اللَهم أهلَ الکبریاءِ و العظمة**. در دعای جوشن: **اللَهم إنّی أسئلك یا عظیم**. ای کسی که بزرگ هستی و در بزرگی به حدّ اعلی رسیده‌ای.

دربارهٔ رسول خدا داریم: **اللَهم إنّی أسئلك بالتجلی الأعظم فی هذا اللیل المعظم**؛ در شب مبعث، آن

دعای در شب مبعث راجع به رسول خدا خطاب می‌کند، پروردگارا من از تو تقاضا می‌کنم، درخواست می‌کنم، طلب می‌کنم، واسطه قرار می‌دهم در امشب یک حقیقتی را که آن حقیقت تجلی اعظم توست.

اعظم یعنی چه؟ یعنی بزرگ‌تر؛ افعل التفضیل است دیگر. بزرگ‌ترین تجلی و ظهوری که از ذات اقدس تو به خارج از مرتبهٔ صرافت و بساطت تو تقیّد پیدا کرده. ما همه چه هستیم؟ تجلیات خدا هستیم؛ اگر تجلی خدا نبودیم که این‌جا نبودیم؛ عدم بودیم، محو بودیم، اسمی بر ما نبود، رسمی بر ما نبود. همهٔ آن‌چه که در عالم است، همهٔ این‌ها تجلی خداست. تجلی، یعنی یک حقیقتی که از ذات پروردگار ظهور خارج و عینی پیدا کرده. این را می‌گویند تجلی؛ نه این‌که جدا شده‌ها؛ اگر بگویید جدا شده این که کفر است. جدا شدن، مثل این‌که این پارچ را دست می‌گیرند، در این لیوان آب می‌ریزند. الآن این لیوان که در دست من است، آبش با آن‌چه که در پارچ است فرق می‌کند؛ جدا شده، ارتباطی دیگر به او ندارد. بله اگر بخواهیم بریزیم در آن، یکی می‌شود،

ولی الآن جداست، دو متر هم فاصله است.

تجلی به این نمی‌گویند که جدا بشود، اگر جدا بشود که تجلی نیست، قطع است. شما یک کیسه برنج را بردارید یکی یکی کاسه کاسه ازش بردارید، هیچی تهش نمی‌ماند دیگر! اگر قرار باشد تجلیاتی که از ذات پروردگار است مثل آن کاسه‌های برنج می‌ماند و پیمانه‌های برنج است، پس دیگر چیزی برای خدا نمی‌ماند! تمام شد دیگر! آن یکی آمد، آن یکی آمد، آن یکی آمد، هیچی! کیسه‌اش تمام شد! خود خدا هیچی برایش نمی‌ماند دیگر!

در حالتی که وجود پروردگار وجود اطلاقی و بالصرافه است، یعنی اگر این مقدار و صد میلیارد مثل این و هزار میلیارد مثل آن و همه برداشته بشود، هیچ کم نمی‌شود؛ خب این چه قسم ظهوری است؟ این چه قسم تجلی است که با هرچه از آن ذات، اثر خارج و عین خارج می‌یابد، ذات تفاوت نمی‌کند، هیچ فرق نمی‌کند!

این چیست قضیه؟ این معنایش این است که تمام تجلیات و تمام ظهورات و تمام اعیانی که شما در

خارج می‌بینید، ستاره‌هایی که دارید می‌بینید، کهکشان‌هایی که دارید می‌بینید، عوالم ربوبی، ابداعیّات، عوالم مادّه، غیر ماده، همهٔ آن‌چه را که می‌بینید، عوالم ملائکه و ارواح و عوالم عقول و غیر از این‌ها، تمام این ها، حقائق عینیّه ـ عین یعنی مشخص ـ حقائق عینیّه و مشخص خارجی هستند که در عین خارجی بودن و در عین تقیّدشان، در ذات پروردگار تکان نخورده‌اند. هیچ تکان نخورده‌اند. این می‌شود چه؟ این می‌شود وجود بالصرافه. یعنی یک وجودی که در عین آن بساطت ذات، آمادگی و قابلیت برای پذیرش همهٔ اعیان خارجی را دارد و هیچ مسئله‌ای هم اتفاق نمی‌افتد و هیچ منافاتی هم در این‌جا تحقق پیدا نمی‌کند.

خب این الآن می‌شود چه؟ می‌شود عظیم. این ذات پروردگار، ذات عظیم است، عظیم از این نقطهٔ نظر که هرچه شما تصور کنید، نمی‌توانید بالاتر از این یک حقیقتی را بیابید که مافوق باشد؛ از نقطهٔ نظر سعهٔ وجودی بخواهد مافوق باشد.

ما همه موجوداتِ مقید هستیم، ما همه موجودات و تجلیات مقید و دانی هستیم، در این تجلیّ

پروردگار در عالم وجود، رسول خدا تجلی اعظم است. یعنی بالاترین... نه نسبت به خود خداها! نسبت به همهٔ خلائق و نسبت به همهٔ موجودات و نسبت به همهٔ ملائکه و نسبت به همهٔ عوالم ربوبی، آن ذات رسول خدا (نه آن بدنی که هزار و چهارصد سال پیش به دنیا آمد) آن ذات خودِ رسول خدا که نفس قدسی آن حضرت است، آن اولین تجلی پروردگار است که آن تجلی از خود بروز داده است، ظهور داده است، عینیّت بخشیده، تقیّد بخشیده. بالاترین تجلیّ، تجلی ذات پروردگار است. یعنی تمام این عوالم ملک و ملکوت، تمام این عوالم، همینی که یک سر سوزنش را ما گفتیم، یک قطره از دریایش را گفتیم که تا حالا سیصد میلیون سال نوری به بعضی‌هایش توانسته‌اند برسند، خیال کرده‌اند حالا تمام می‌شود! چهارصد میلیون چیست؟ چهارمیلیاردش هم حالا فردا پیدا می‌کنیم! این سیصد میلیون چیست؟

تمام این‌ها نسبت به ذات رسول خدا یک قطره به دریاست؛ یک قطره! هان! در یک اقیانوس اطلس

شما یک قطره بریزید، چه می‌شود؟ هان؟ این‌جا یک خورده باید رویش کار کرد تا دید که چه خبر است. خیلی تعجب نکنید! آن بندهٔ مؤمنی که شیعهٔ امیرالمؤمنین باشد، دنبال آن حضرت باشد راه اولیاء خدا را در پیش بگیرد، به مقام تربیت و تزکیه برسد، برنامهٔ سلوکی آن‌ها را در پیش بگیرد، به جایی می‌رسد که همین حقیقت تجلی اعظم، در وجود او تجلی پیدا می‌کند! خبر دارید چه خواهد شد؟! دیگر این‌جا چیزهایی است که دیگر باید ببندیم! با عرض معذرت خلاصه به همین مقدار از دهانمان پرید.

به جایی می‌رسد این بنده، به مقامی می‌رسد این بنده که هرچه رسول خدا اراده می‌کند این می‌تواند انجام بدهد! اینی که تمام عوالم، همه یک قطره به دریا می‌ماندها، این آن تجلی اعظم است. چون تجلی اعظم است، می‌تواند آن تجلی را در نفوس دیگر ابراز و اظهار کند و به وجود بیاورد و همان کاری را که خود می‌کند، او انجام می‌دهد.

چرا رسول خدا تجلی اعظم شد؟ چرا ائمه علیهم السلام این‌ها تجلیات اعظمند؟ چرا؟ چون در ذات آن‌ها غیر از پروردگار، دیگر چیزی جا ندارد، و

پروردگار هم عظیم است. اللَهم أهلَ الکبریاء و العظمة. پروردگارا تو اهل کبریاء و عظمت هستی.

در این آیهٔ شریفه که می‌فرماید، دربارهٔ قضیهٔ حضرت ابراهیم، خوانده‌ایم دیگر: قَدْ صَدَّقْتَ اَلرُّؤْيٰا ﴿الصافات، ۱۰۵﴾ حضرت ابراهیم به حضرت اسماعیل می‌گوید: إِنِّي أَرىٰ فِي اَلْمَنٰامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مٰا ذٰا تَرىٰ قٰالَ يٰا أَبَتِ اِفْعَلْ مٰا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شٰاءَ اَللّٰهُ مِنَ اَلصّٰابِرِينَ ﴿الصافات، ۱۰۲﴾

من در خواب دیده‌ام که دارم تو را در راه خدا قربانی می‌کنم؛ چیست نظرت؟ رأیت چیست؟

قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ! نگفت این حرام است، قتل نفس محترمه حرام است. گفت: **قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ!** همین الآن بیا انجام بده. همین الآن به آن مأموریتی که داری بیا برس، **ستجدنی انشاءالله من الصّابرین**. من صابر هستم، در این امتحان صبر می‌کنم، این امتحان را رد می‌کنم، عبور می‌کنم، از خود می‌گذرم، از نفسم می‌گذرم، هم تو باید بگذری از تعلقت، هم من باید بگذرم از نفسم؛ هر دو.

قضیهٔ ذبح حضرت اسماعیل، فقط اختصاص به

حضرت ابراهیم نداشت؛ خود حضرت اسماعیل باید در این‌جا بگذرد و عبور کند و از نفس رد بشود تا به مقام ولایت برسد. بدون این فایده ندارد.

ستجدنی إنشاءاللّه من الصّابرین؛

بعد حضرت ابراهیم می‌آید می‌خواهد او را ذبح کند، می‌بیند چاقو نمی‌بُرد. چاقو نمی‌بُرد، می‌آید: **قد صدّقت الرؤیا** رؤیا را تصدیق کردی و به مضمونش عمل کردی و جامهٔ عمل پوشاندی و حرکت کردی و گذشتی و از تعلق رد شدی و به مقام امامت رسیدی.

وَ إِذِ اِبْتَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قٰالَ إِنِّي جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً قٰالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قٰالَ لاٰ يَنٰالُ عَهْدِي اَلظّٰالِمِينَ ﴿البقرة، ١٢٤﴾

آخرین امتحان این بود، امتحان ذبح فرزند بود، آن هم که؟ حضرت اسماعیل! که اصلا مانندش در دنیا پیدا نمی‌شود، از جهت کمالات، قابلیت‌ها، استعدادها، مطالبی که در درونش هست، و زمینهٔ برای به وجود آمدنِ مقام رسالت و رسول خدا و ائمهٔ هداست، همهٔ این‌ها در نفس حضرت اسماعیل بود.

خب این در این‌جا چه می‌شود؟ **قد صدّقت**

الرؤیآ؛ تصدیق کردی. بعد می‌فرماید در این‌جا: **و فدیناه بذبح عظیم!** عجب! شما می‌بینید در این‌جا عظمت را خدا آورده: ما به یک ذبح عظیمی تبدیل کردیم؛ قبول کردیم، قبول کردیم، تو را رد نکردیم، نمرهٔ منفی به تو ندادیم، نمرهٔ قبولی به تو دادیم، نمرهٔ قبولی به تو دادیم، البته بعد از این‌که دو سه مرتبه، دو سه شب پشت سر هم حضرت ابراهیم خواب دید و این هم خودش یک اسراری است که چرا در مرتبهٔ اول یقین پیدا نکرد بعد در مرتبهٔ دوم باز خواب دید، باز شک داشت، باز در مرتبهٔ سوم، این‌ها همه مراتبی می‌رساند که هنوز نیاز به تکامل روحی و تکامل معنوی داشته، و الّا از همان خواب اول و از همان بشارت اول حضرت ابراهیم باید مطلب را می‌گرفت و به مسئله واقف می‌شد.

خب این‌جا خدا می‌فرماید: **و فدیناه بذبح عظیم**؛ ما به یک ذبح عظیمی... خب خیلی‌ها هستند در همین تفاسیر و این طرف و آن طرف می‌گویند که در اینجا یک گوسفند بهشتی آمد و حضرت ابراهیم ذبح کرد، و خدا این قربان را قبول کرد؛ و چون گوسفند

هم گوسفندِ ـ من شنیده‌ام ها! از بعضی بزرگان هم شنیده‌ام ـ و چون این گوسفند گوسفند بهشتی هست، خیلی قابلیت دارد که خدا از او تعبیر به عظمت کند. مال بهشت است دیگر، گوسفندهای معمولی که نیست. واقعا این‌طور است؟! واقعا این‌طور است؟

من گفتم آقا آخر مقام حضرت اسماعیل با آن مقام خلافت اللَهی، این عظمتش بیشتر است، یا یک گوسفندی که بع بع می‌کند، حالا فوقش در بهشت فرض بکنید که چیز می‌کند، کدامش...؟

گفت: آقا این گوسفند بهشتی است!

گفتم: آقا گوسفند بهشتی در قبال حضرت اسماعیل؟ قبول داریم در قبال گوسفندها و گاوها و خرهای دنیا، خب آن فرض بکنید که بالاتر است، چه است. خب این حضرت اسماعیل، پیغمبر خدا، بعد این بع‌بع گوسفند از او بالاتر است؟!

گفت: خب همین است، غیر از این که نمی‌شود. این یک طور. ولی وقتی که ما روایات را نگاه می‌کنیم، امام صادق علیه السلام می‌آیند تفسیر می‌کنند این آیه را، می‌فرمایند منظور از فدیناه بذبح

عظیم، حضرت سید الشهداست. آهان! این‌جا آدم می‌رود که در این‌جا خدا دارد به حضرت سیدالشهداء لقب عظمت می‌دهد: این عظیم است! این عظیم است!

به جای او، این فرزند را ما برگزیدیم برای قربان. در آن‌جا چاقو نبُرید، ولی برای این می‌بُرد. در آن‌جا چند بار خواب دیده شد؟ ولی در این‌جا یک بار خواب دیده. **إنّ اللّه شاء أن يراك قتيلا**. رسول خدا در خواب به سیدالشهداء می‌فرمایند: **یا حسین! اخرج إلى العراق، فإنّ اللّه شاء أن يراك قتيلاً**، خدا می‌خواهد تو را قتیل ببیند. شاء یعنی مشیّت خدا بر این تقاضا تعلق گرفته است که تو در این‌جا قربانی این حقیقت ولایت و مسیر ولایت بشوی. و حضرت قبول می‌کند و می‌پذیرد و هیچ حرف ندارد.

خواجه چه می‌فرماید در آن شعر معروف به به به به، واقعا آفرین! آفرین!

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ! چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد

چرا که وعده تو کردی و او به جا آورد. تو وعده

دادی که فرزندت اسماعیل را در راه خدا قربانی می‌کنی، اما بعد از سه مرتبه خواب دیدن، آمدی و ادا کردی وعدهٔ خودت را، اما او به جا آورد. خب البته بعضی‌ها می‌گویند شاید منظور خواجه در این‌جا خودِ سید الشهداء باشد که خلاصه حضرت آمد و به این وعده عمل کرد. ولی من خیال می‌کنم منظور خودِ امیرالمؤمنین است.

مرید پیر مغانم که همان امیرالمؤمنین باشد، همان صاحب ولایت، که وعده داد که فرزندش امام حسین را در روز عاشورا در راه خدا، در راه عبودیّت و در راه ولایت قربانی کند. حالا هردویش هم خب درست است؛ فرق نمی‌کند.

خب این را شما نگاه کنید، می‌بینید که در این‌جا دارد **عظیم! و فدیناه بذبح عظیم!** حالا که حضرت اسماعیل نشد، ولی یکی به جایش هست، آن چیز دیگری است، آن عظیم است، آن همهٔ عالم وجود را گرفته، آن ذات ذاتی است که همان اهلیّت کبریاء و عظمت، ظهور در این نفس پیدا کرده با تمام تجلیّات و با تمامِ... در اعلی مرتبهٔ تجلی، این عظمت در خارج تحقق پیدا کرده. در بالاترین مرتبهٔ از تجلی،

این نفس سیدالشهداء در خارج تعیّن پیدا کرده؛ لذا می‌فرماید **و فدیناه بذبح عظیم**. قربانی عظیمی در راه است که به آن خواهید رسید، که آن قربانی، قربانی عظیم است.

حالا در این‌جا معلوم می‌شود اینی که حضرت سجّاد می‌فرماید **عظم یا سیدی أملی**، حضرت چه را می‌خواهد بفرماید. داریم کم‌کم می‌رسیم. **عظم یا سیدی أملی**، یعنی پروردگارا یک آرزویی در دل من است، یک مقصودی در دل من است، یک غایت و هدفی است در دل من، به همان عظمتی که در دعای ماه رمضان می‌خوانید روزها: **یا علیّ یا عظیم، یا غفور یا رحیم؛ یا علیّ یا عظیم!** ای کسی که بلندمرتبه هستی! از همهٔ هستی، تو بلندمرتبه‌تری، و ای کسی که دارای عظمت هستی و از همهٔ هستی، عظمت تو عظیم‌تر است، ما تو را به این عظمت و به این عُلُوّ می‌خوانیم که این‌طور و این‌طور و این‌طور.

حالا نگاه می‌کنیم می‌بینیم که حضرت سجّاد می‌فرماید: **عظم یا سیدی أملی**، عظیم است أمَل من، مقصود من، پس این در این‌جا چیست؟ یعنی خود

ذات پروردگار. امام سجاد می‌فرماید مقصود من، ذات پروردگار است؛ تمام شد. نه مقصود من بهشت اوست، نه مقصود من حوریه و غلمان و گلابی و پرتقال و سیب بهشت است، نه مقصود من جنّات تجری من تحتها الأنهار است، نه مقصود من تنعّم و... مقصود من خود ذات پروردگار است. چون می‌گوید **اللَهم أهلَ الکبریاء و العظمة... یا علیّ یا عظیم...**

یا در آن [خطبه‌ای] که دربارهٔ متقین هست، امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ متقین چه می‌فرماید؟ **عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم**، عظیم! فقط یک عظمت در نفس این‌ها و در قلب این‌ها جای دارد، آن عظمت چیست؟ یک عظمت است، آن عظمت، عظمتِ پروردگار است. آن عظمت، نفس این‌ها را پُر کرده، مغز این‌ها را پُر کرده، دل و قلب این‌ها را پر کرده آن عظمت، به نحوی که دیگر چیزی نمانده! حالا نگاه به شاه می‌کنند: هه، این را ببین! نگاه به وزیر می‌کند: هه! نگاه به تخت می‌کند: چوب! نگاه به تیر و تفنگ و

نمی‌دانم چه و این حرف‌ها می‌کند: آهن!

هرچه نگاه می‌کند: این چیست؟!

آن عظمت آمده تمام وجود این را گرفته. وقتی تمام را گرفت، دیگر چیزی باقی نمانده. لذا تمام ماسوی اللَه، همه برای او چه هستند؟ ـ برای متقین‌ها! امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبهٔ همام این را در وصف متقین، حضرت این‌طور می‌فرمایند ـ که **عظم الخالق فی أنفسهم عظیم**! خدا در دل این‌ها عظیم است.

آیا خدا هم در دل ما عظیم است؟ نه آقاجان! ما دلمان را از همه چیز پُر کرده‌ایم، آخرش اگر یک خدایی آن تهش، آن آخر صندوق، آن گوشه مانده باشد یا نمانده باشد! غیر از این است؟

چقدر ما برای این خدای عظیم مایه گذاشته‌ایم؟ چقدر برای این خدای عظیم همّت قرار داده‌ایم؟ چقدر برای این خدای عظیم قدم جلو گذاشته‌ایم؟ چقدر دیگر؟ رفتار ما، کردار ما مگر غیر از این است؟ جز این نشان می‌دهد؟ هان؟ جز این نشان می‌دهد؟

یک قضیه من به شما بگویم تا، تو خود حدیث

مفصل بخوان از این مجمل.

یک آقایی ما را دعوت کرده بود که ببرد خانه‌اش. خب یک مطالب و قضایا و مسائل و فلان و.... ما هم که خب قبول کردیم و پذیرفتیم و بعد در طول مسیر، سؤالاتی داشت، فلان و این حرفها، سؤالاتش را بکند تا منزل و ... حالا ما آمده‌ایم، سوار شده‌ایم، سوار ماشینش شده‌ایم، از آن اول که سوار شده‌ایم ـ ما می‌توانستیم با تاکسی برویم دیگر! نه حرفی بزنیم، نه فلان، نه گردن خودمان را پاره کنیم، نه نمی‌دانم سردرد بگیریم و... ـ از آن اول تا آن آخر این موبایلش هی: زر زر زر!

که؟

ـ سلام علیکم! عذر می‌خواهم ببخشید!

خیلی خب ما بخشیدیم!

ـ شما نمی‌دانم فلان بکن، چکار بکن...

دوباره پنج دقیقه دیگر تا ما استارت می‌زدیم، استارت بزن تا موتور روشن بشود، فلان این حرفها، صحبتمان بیاید سر جایش، خب طول می‌کشد دیگر، تا یک خورده حرف می‌زدیم، دوباره زنگ: خیلی عذر می‌خوام ببخشید من جواب این رو بدم!

ـ خب بفرمایید جوابش را بدهید.

این هم جواب دوم که: شما چکار کنید.

همین کارهای روزمره و عادی و کارهای روزمرهٔ دنیا.

این است؟! کسی که به دنبال مطلوب است انقدر مایه می‌گذارد؟ عزیز من، اگر به جای من یکی دیگر را سوار می‌کردی، باز هم موبایلت زنگ می‌زد؟! هان؟!

خب... مطلب دستتان آمد دیگر!

انشاءاللَه اگر خدا بخواهد، بله، دیگر خیال می‌کنم بیش از این برای ما ـ دیگر چه کنیم! ـ مجاز نباشد.

انشاءاللَه از خدا همّت بخواهیم عزیز من! همّت!

بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه

این‌هایی که به این دردها افتاده‌اند، همّت ندارند! درد ندارند که پی درمانش بگردند...

که زیارتگه رندان جهان خواهد شد....

امیدواریم خداوند دست همهٔ ما را بگیرد و در این ماه مبارک به عفو خودش ـ حضرت سجّاد علیه

السلام دارد به ما یاد می‌دهد، راه را دارد نشان می‌دهد ـ با عفو خودش و با کرم خودش بر خطایا و بر لغزش‌های ما ببخشاید و با فضل خودش با ما رفتار کند و ما را به آن‌چه که منوی و منظور و مقصود از بیانات و کلمات معجزآسای ائمهٔ معصومین علیهم السلام است، ما را برساند.

اللَهمّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ